

مقاله پژوهشی

بررسی نقش و جایگاه ایل کرایی در تحولات سیاسی نظامی کهگیلویه از دوره صفویه تا پایان دوره زندیه (۹۰۷-۱۲۰۹ق)

جواد موسوی دالینی*، زرغام عابدی خواه، محمدعلی رنجبر

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز-ایران؛ کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز-ایران؛

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز-ایران

تاریخ دریافت: (۱۴۰۰/۰۳/۰۷) تاریخ پذیرش: (۱۴۰۰/۰۷/۰۴)

Investigating the Role and Position of the *Koraae Tribe* in the Political-Military Developments of *Kohgiluyeh* from the Safavid Period to the End of the Zand Period (907-1209 AH)

Javad Mousavi Dalini, Zargham Abedikhah, Mohammad-Ali Ranjbar

Assistant Prof., Department of History, Shiraz University, Shiraz-Iran; M.S of History, Shiraz University, Shiraz-Iran; Associate Prof., Department of History, Shiraz University, Shiraz-Iran

Received: (2021/ 05/ 28)

Accepted: (2021/ 09/ 26)

Abstract

A study of the role and position of the *koraae tribe* in the political and military developments of *Kohgiluyeh* from the Safavid to the end of the Zand period (1209-907 AH) *koraae* also is one of the small tribes in the *kohgilouyeh-Boyerahmad area* which their first role-playing in political change in Iran can be employed in moguls period mentioned tribes forced migration during the government of *shah Abbas I*, *Nader shah Afshar* and *karim khan Zand* can be recognized as a result of significant affect of this tribe on political changes in south and south-west areas of Iran. Although the role of this small tribe on political changes of this area is not comparable with the two powerful tribes: *Boyerahmad* and *Bakhtyari*, but the resultant of *koraae tribes* role on political changes of south and south-west after end of Safavid period until the death of *Karim khan Zand* with supporting revolt of fake *Safi-mirza* and *Ghaed-morad koraae* and disobedience from mentioned central governments order in addition to cause trouble and difficulty for central government could influence role playing of areas bigger tribes. The main issue of the research is inducting a corner of political martial life-time of *koraae tribe* and the main question is also related to this subject that this tribe had what role and place in *Kohgilouyeh Boyerahmad* from almost end of *Safavid period* until the end of *Zand dynasty*.

Keywords: karim khan Zand, kohgilouyeh area, forced migration, great Lor, koraae tribes, Ghaed-morad koraae.

چکیده

ایل کرایی یکی از ایلات منطقه کهگیلویه است که نخستین حضور مؤثر آنان در تحولات سیاسی را می‌توان در دوران مغول جستجو نمود. پژوهش حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی-تحلیلی در پی این مسئله است که نقش و اثرگذاری ایل کرایی را از دوره صفویه تا پایان دوره زندیه در تحولات سیاسی نظامی کهگیلویه مورد واکاوی قرار دهد. یافته پژوهش حاکی از این است، کوچ اجباری ایل کرایی طی دوران حکومت‌های شاه عباس اول صفوی، نادرشاه افشار و کریم‌خان زند را می‌توان ناشی از تاثیرگذاری این ایل بر تحولات سیاسی جنوب‌غربی ایران دانست. همچنین نقش ایل یادشده بر تحولات سیاسی جنوب و جنوب‌غربی ایران پس از پایان دوره صفویه تا مرگ کریم‌خان زند همچون حمایت از شورش صفی‌میرزای دروغین و شورش قایدمراد کرایی و تمرد از فرمان حکومت‌های مرکزی ذکرشده علاوه بر اینکه اغلب زحمت و مشقت زمامداران را موجب گردید، توانست اثرگذاری ایلات بزرگ‌تر منطقه را نیز متأثر سازد.

کلیدواژه‌ها: کریم‌خان زند، کهگیلویه، کوچ اجباری، لربزرگ، ایل کرایی، قایدمراد کرایی.

* Corresponding Author: javad_shirazu@yahoo.com
zarkhamabedi3537@gmail.com
ranjbar@shiraz.ac.ir

* نویسنده مسئول: جواد موسوی دالینی

۱. مقدمه

منطقه کهگیلویه بخش کوچکی از سرزمین پهناور ایران است که مانند بسیاری از نواحی سرزمین ایران محل اسکان قبایل و تیره‌های مختلف ایلات و عشایر است که در تاریخ این سرزمین نقش به‌سزایی ایفا نموده‌اند. برخی از ایلات کهگیلویه، چون ایل بویراحمد و دشمن‌زیاری، جزء ایلات بزرگ بودند و از آنان سخن بسیار رفته است، تعدادی هم کوچک‌تر بودند که صاحب نظران کمتر به آنها توجه نموده‌اند. یکی از این ایلات؛ ایل کرایی است، که بخشی از جامعه ایلی کهگیلویه را تشکیل داد و در تحولات سیاسی - نظامی دوره‌های صفویه، افشاریه و زندیه هم بر ایلات مهم تأثیر گذاشت و هم از آنها متأثر شد. این جریان، در برهه‌هایی از تاریخ، به کوچ اجباری ایل یادشده به نقاط مختلف ایران، به‌ویژه حوزه جنوب و جنوب‌غربی ایران منجر گردید. (شکل شماره ۱ و ۲).

در خصوص پیشینه پژوهش‌گفتنی است، تاکنون پژوهش مستقلی که تاریخ ایل کرایی را در این دوره تاریخی بررسی نماید، صورت نگرفته است. مجیدی کرایی در کتاب *ایل باستانی کرایی* به حضور ایل کرایی در منطقه کهگیلویه و کوچ اجباری این ایل به نقاط مختلف ایران اشاره نموده است (مجیدی کرایی، ۱۳۹۰). تقوی مقدم در کتاب *تاریخ سیاسی کهگیلویه*، اشارات مختصری به ایل کرایی و تأثیر گذاری خوانین آن در منطقه و علت حمایت آنها از شورش صفی‌میرزا دارد، اما به نقش و تأثیرگذاری ایل مذکور اشاره نموده

است (تقوی مقدم، ۱۳۷۷). هانس گاوبه در اثر خود، با نگاهی ویژه به جغرافیا و خاستگاه ایل کرایی، آثار باستانی کهگیلویه و ارجان را از فتح عرب تا پایان دوره صفویه بررسی نموده است (گاوبه، ۱۳۷۷). امان‌اللهی نیز به بررسی سابقه تاریخی قوم لر و تقسیم‌بندی مناطق لرنشین اشاره نموده است و از آنجا که ایل کرایی زیرمجموعه لربزرگ است، منبع بسیار مهمی برای وضعیت جغرافیایی و تحولات سیاسی و نظامی ایل یاد شده به شمار می‌رود (امان‌اللهی، ۱۳۹۱). جدیدترین پژوهش درباره ایل مذکور را آقای رجبی بهشت‌آباد انجام داده است (رجبی بهشت‌آباد، ۱۳۹۵). وی در مجموعه مقالاتی تحت عنوان «ریشه‌شناسی جای نام واژه کرایی»، نام واژه‌های هویتی ایل کرایی (قاید، شیخ، رئیس، ملا) و جغرافیا و ساکنین کوارکان، جغرافیای ایل کرایی را بررسی نموده است. نوآوری پژوهش حاضر از این رو است که ضمن اشاره به خاستگاه و جغرافیای ایل مذکور، نقش ایل یاد شده در تحولات سیاسی - نظامی، از دوره صفویه تا پایان دوره زندیه، را بازکاوی و تحلیل نموده و در پی پاسخگویی به این پرسش است که ایل یاد شده در ولایت کهگیلویه از دوره صفویه تا پایان دوره زندیه، چه نقش و جایگاهی داشته است؟ یافته پژوهش حاکی از این است که ایل-کرایی سال‌ها پیش از شکل‌گیری حکومت صفویه در کهگیلویه ساکن بودند و در فراز و نشیب‌های تاریخی هرگاه با افراد، حکومت‌ها و قبایل قدرتمند پیوند و ارتباط می‌یافتند در تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه، تأثیر گذار بوده‌اند. این

اعمال حاکمیت به ایل و طایفه‌ای با انتصاب سران آنان و یا جذب و جلب آنان، سرکوب و تخته‌قاپو کردن و بالاخره ایل‌سازی، استفاده از توان نظامی طایفه‌ای برای سرکوبی ایلی دیگر و، مهم‌تر و بیشتر، جابه‌جایی و کوچ‌های اجباری ایلات می‌زدند.

۳. مفهوم کوچ و کوچ‌نشینی اجباری

واژه «کوچ» به معنای رحلت، رحیل و روانه‌شدن از منزلی به منزل دیگر است. همچنین به معنی حرکت و جابه‌جایی با تمام اسباب و لوازم زندگی و اهل و عیال است که برای تداوم زندگی متناسب با تغییرات طبیعی محیط به‌ویژه تغییرات آب و هوایی و رویش گیاهی انجام می‌گیرد (مشیری، ۱۳۸۳: ۷).

کوچ‌نشینی در حال عادی، جزئی از طبیعت زندگی ایلی و عشایری است و کوچ‌نشینان بدون جا-به‌جایی و تحرک، قادر به ادامه حیات نخواهند بود.

کوچ‌های عشایری در چارچوب شرایط و لوازم و ضرورت‌های خاص خود انجام می‌گیرد؛ چنانچه کوچ به صورت اجباری و تحمیلی و در شرایط غیرطبیعی و بدون در نظر گرفتن شرایط و لوازم کوچ انجام گیرد - همانند کوچاندن ایلات و تیره‌های مختلف عشایر در قرون اخیر تاریخ ایران که با اهداف و مقاصد مختلف، به ویژه سیاسی و نظامی و امنیتی صورت گرفت - برای زندگی و موجودیت ایل کوچ شونده فاجعه‌بار و مخرب خواهد بود. چنانچه برحسب گزارش‌ها و اطلاعات موجود در منابع تاریخی به آن اشاره دارد. بالطبع خسارات اقتصادی ناشی از کوچ، اهمیتی برای حکام نداشته، بلکه مصالح سیاسی

پژوهش، با توجه به ماهیت موضوع پژوهشی توصیفی - تحلیلی است. در این پژوهش از دو شیوه گردآوری کتابخانه‌ای و میدانی استفاده شده است، که در روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل داده‌ها راهبرد اصلی است.

۲. شمه‌ای درباره رقابت و تعامل حکومت با

ایلات در ایران

ایلات از نیروهای سیاسی و اجتماعی مؤثر جامعه ایران در طی قرون و اعصار تاریخ ایران بودند و با توجه به ماهیت اقتصاد تولید محور مبتنی بر دامداری و کشاورزی اقتصاد ایران و همچنین نقش و تأثیر آنان در سیاست و عرصه نظامی چشمگیر است.

ایلات خاستگاه بخشی از حاکمیت و خاندان‌های حکومتگر ایران بودند؛ در عین حال پس از استقرار چنین حکومت‌هایی، سیاست‌های محدود کننده و حتی تنبیهی در قبال آنان اعمال می‌گردید.

در تاریخ ایران، ایلات حضوری فعال و تعیین کننده در فعل و انفعالات نظامی، تعامل و همگرایی داشتند. نقش آنان در دفاع از موجودیت کشور، تأسیس سلسله‌های حکومتی، تکوین و تحکیم سازمان‌های نظامی و داشتن توان و قابلیت‌های نظامی و حضور آنها در موارد نیاز، از نقاط روشن و افتخارآمیز ایلات ایران است؛ اما در برهه‌های مختلف تاریخ ایران، بین حکومت مرکزی و ایلات تقابل‌هایی ظاهر می‌شد و به دنبال آن حکام و فرمانروایان برای تحقق و اجرای سیاست‌های نظامی و امنیتی دست به اقداماتی چون تبعید، اسکان طوایف در مناطق مشخص،

برای فرمانروایان تقدم و الویت داشته است (مشفق‌فر، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۷).

جابه‌جایی اجباری ایلات و عشایر در تاریخ ایران موضوعی مرسوم و پرتکرار با اهداف و مقاصد سیاسی، نظامی و امنیتی چشمگیر بود. این موضوع شبیه شمشیر دو لبه‌ای بود که از یکسو در جهت فعلیت بخشیدن به توانمندی‌های همسو همگرایی و تعامل بیشتر عمل می‌کرد و از سوی دیگر رقابت دوسویه و خنثی نمودن پتانسیل‌های موجود و تعارض مطمح نظر فرمانروایان صورت می‌گرفت.

روند کوچ اجباری در دوره‌های مختلف تاریخ ایران، یکسان نبوده و در برهه‌هایی آهنگ آن تند و در دوره‌هایی کند بوده است. با توجه به منابع و اسناد تاریخی، به‌ویژه از عصر صفویه به بعد، کوچ اجباری برخی طوایف، با ملاحظات متعددی صورت گرفته که به شکل عمده جنبه نظامی - امنیتی داشته است. از جمله این ملاحظات: (۱) دفاع از سرحدات در مقابل دشمنان خارجی و برقراری پادگان نظامی در مناطق مرزی؛ (۲) تنبیه و سرکوبی برخی طوایف سرکش؛ (۳) جلوگیری از غارتگری و چپاول‌گری برخی از طوایف دیگر؛ (۴) کوچانیدن برخی طوایف به هنگام بروز فتنه و آشوب را می‌توان بیان کرد. ایل کرایی نیز از این قاعده مستثنی نبود و کوچ اجباری ایل مذکور در برهه‌هایی از تاریخ ایران، خصوصاً دوره‌های افشاریه و زندیه با ملاحظات نظامی - امنیتی صورت گرفته است. در منابع عصر افشاریه و زندیه در توجیه تنبیه و سرکوبی برخی از سران ایل کرایی با تعبیری نظیر «بروز «فساد و اخلال در امور» (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۲۱) و «جلوگیری از خودسری» (نامی -

اصفهانی، ۱۳۱۷: ۱۳۷-۱۳۹) قید شده است.

در مجموع سیاست‌های به کار رفته نظامی در مورد عشایر و ایلات در طول تاریخ ایران صرفاً در چارچوب ملاحظات سیاسی و نظامی معمول و متعارف و عاری از ملاحظات انسانی، عاطفی، اخلاقی و دینی بود. احساسات، تعصبات و مسائل روحی و روانی محور کارکردهای جمعیت‌ایلی بود که فرمانروایان پیرامون آن تاملی نداشتند و از این دریچه وارد نمی‌شدند و صرفاً در چارچوب ملاحظات سیاسی - نظامی عمل می‌کردند؛ البته به دلیل قابلیت‌ها و توانمندی‌های نظامی کوچ‌نشینان، حکومت‌های مرکزی به زحمت و چالش می‌افتادند.

۴. خاستگاه ایل کرایی در کهگیلویه

وجه تسمیه ایل کرایی برگرفته از سرزمین مادری آنها - کوارکان - است که نام دیگری برای کهگیلویه هم به حساب می‌آید؛ زیرا که لغت کوار بر نام ایل کرایی دلالت دارد و کان نیز پسوند مکان است که به معنی سرزمین کرایی‌نشین است (گاویه، ۱۳۷۷: ۵۸). نظریه غالب در بین اکثر پژوهشگران و بزرگان ایل کرایی بر آن است که خاستگاه اولیه و اصلی ایل مذکور در شهر بنیان^۱ بوده است که نوشته مستوفی مؤید این مدعاست «تومان لر بزرگ ولایتی معتبر و شامل شولستان فارس،

۱. دلی مهره کرایی (دلی مهرگان) نام دیگر شهر باستانی «بنیان» است، که در جغرافیای کهگیلویه قرار دارد. شهر باستانی بنیان در وسط احشام کرایی در میان کوه سفید و سیاه قرار داشته است. که قسمت جنوب آن احشام کرایی گرمسیر و قسمت شمال آن احشام کرایی سردسیر قرار داشت

بود از امیر تکلّه هزاراسف در دژ مونگشت^۱ حمایت نمودند و همین امر موجب کوچ اجباری ایل کراییی به سیستان و بلوچستان شد (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۴۳-۵۷۵). این نخستین کوچ اجباری ایل کراییی بود که در سال ۶۵۰ق/ ۱۲۵۲م روی داد. قبایل کهرزایی و محمدحسینی در بلوچستان از قبایلی هستند که از ایل کراییی به این منطقه کوچانده شده‌اند. منابع و مشاهده میدانی حاکی از آن است که علاوه بر این، در قبرستان‌های منطقه لنده و حومه کازرون که هم اکنون نیز محل اسکان ایل کراییی است، سنگ قبرهایی از ایل مذکور دیده شده که تاریخ دوران صفویه و قبل از آن را دارد و این موضوع گواه مستدلی بر رد نظریه پژوهشگرانی است که حضور ایل کراییی در کهگیلویه را به بعد از دوران صفویه نسبت می‌دهند (شکل شماره ۳).

۵. ایل کراییی پیش از شکل‌گیری حکومت صفویه

یکی از تیره‌های بزرگ ایل کراییی؛ شاخه قومی اروه‌ای (اربکی) بوده است. اروه‌ای‌ها به دو دسته خواجه اروه‌ای و رئیس اروه‌ای تقسیم می‌شدند، که به گونه‌ای پراکنده در ایلات قدیم زیرکوه^۲ و پشتکوه^۳ زندگی می‌کردند (مجیدی کراییی، ۱۳۹۰: ۱۸۷). گفته طبری و مستوفی^۴ مؤید این مدعاست.

۱. این دژ که در ۲۰ کیلومتری دهستان سیدان و علاء الدین بهمئی در رشته کوه مانگشت جای دارد، از دیدگاه نظامی و استراتژیکی پناهگاهی سخت و تسخیر ناپذیر بوده که لشکریان مغول موفق نشدند در مدت ۹ ماه آن را تسخیر کنند.

۲. منظور کوه خائیز در شمال بهبهان است.

۳. کهگیلویه و بویراحمد کنونی است.

۴. طبری، ۱۳۶۹: ۶۴۰۸؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۷۸: ۷۰.

متابلسستان و کوارکان است» (حمدالله مستوفی، ۱۳۷۸: ۷۰) جغرافیای سرزمین ایل کراییی، معروف به سرزمین کوارکان، بسیار پراکنده و گسترده است (گایوه، ۱۳۷۷: ۵۸) و یکی از تفاوت‌های اصلی ایل کراییی در همین عامل نهفته است. پراکندگی ایل یاد شده به علت سیاست کوچ اجباری در دوره صفویه، افشاریه و زندیه به قسمت‌های شرقی (سیستان و بلوچستان و کرمان) نیز کشیده شده، اما قسمت عمده این ایل هم‌اکنون در جنوب و جنوب غربی ایران (کهگیلویه، فارس، خوزستان و بوشهر) ساکن‌اند (مجیدی کراییی، ۱۳۹۰: ۱۲۹). نکته قابل تأمل آن است که غالب پژوهشگران حضور ایل کراییی در کهگیلویه را به بعد از دوران صفویه نسبت می‌دهند و این ایل را زیرمجموعه ایل طیبی قلمداد می‌کنند؛ اما شواهد و قرائنی وجود دارد که ثابت می‌کند این پژوهشگران در نوشته‌های خود دچار خطا و اشتباه شده‌اند؛ زیرا یکی از ویژگی‌های اصلی ایل کراییی پراکندگی و گستردگی آن است. از همین رو نمی‌توان آنها را زیر مجموعه ایلات جدید لیراوی (ایل طیبی، بهمئی و یوسفی) دانست که بیشتر در دوره قاجار قد علم نمودند؛ همچنین سابقه حضور ایل کراییی در منطقه کهگیلویه به دوران صفویه و حتی قبل از صفویه، یعنی دوره مغول می‌رسد که نوشته مستوفی در

نزهة القلوب گواهی بر این مدعاست (حمدالله مستوفی، ۱۳۷۸: ۷۰). در جنگ لشکریان هلاکوخان مغول با امیرتکلّه (اتابک لرستان بزرگ)، ایل کراییی که بخش مستقلی از قلمرو حاکمیت لرستان بزرگ

در دوران صفویه و پس از آن یکی از ایلات مهم منطقه کهگیلویه، ایل کرایبی بود که به همراه سایر ایلات منطقه مذکور نقش مهمی را در معادلات سیاسی- نظامی صفویه و افشاریه ایفا نمودند. نکته قابل تامل آن است، که از نقش و تاثیر گذاری خوانین ایل کرایبی در دهه‌های ابتدایی صفویه گزارشی در منابع تاریخی دیده نشده است که به نظر می‌رسد علل این مهم در دو عامل نهفته بود: یکی پیوندهای خویشاوندی بین ایل کرایبی و سایر ایلات منطقه، از جمله ایلات دینارون بختیاری و ایلات لیراوی کوه، که بیشتر در سایه ایلات مذکور در حوادث و پیش آمدهای سیاسی- نظامی این برهه نقش آفرینی می‌نمودند (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۲۹-۱۴۳). عامل مهم دیگر پیوند حسنه بین ایل کرایبی و حکومت مرکزی صفویه بود که ایل کرایبی به دلیل شیعه مذهب بودن صفویه از آنها حمایت می‌نمود (لکهارت، ۱۳۴۴: ۲۲۴). اما از دوران شاه عباس اول ستیز و تضاد بین ایل کرایبی و حکومت مرکزی صفویه هویدا شد که نمود این ستیز و تضاد، درگیری و تنش خونینی بود که میان امیر بوداق کرایبی و عوامل حکومت صفویه پیش آمد که فرجام آن، بخش مهمی از ایل کرایبی که در جنگ با سپاه الله‌وردیخان شرکت داشتند، به اجبار کوچانده و در میان ایلات اینالو قشقایی اسکان داده شدند (سیاقتی نظام، ۱۳۵۲: ۲۰). با توجه به اهمیت منطقه کرایبی‌نشین (کهگیلویه) در دوره صفویه و حتی افشاریه، ایلات این منطقه، از جمله ایل کرایبی در ادوار مذکور جایگاه خاصی داشتند. به طوری که سازش آنها در کنار حکومت مرکزی در تقویت بنیه دفاعی بسیار راهگشا بود و

طبری در بیان رویداد سال ۲۵۷ق، در خلافت معتمد و در خیزش صاحب الزنج از قوم اروه‌ای نام می‌برد (طبری، ۱۳۶۹: ۶۴۰۸). راولینسون، پژوهشگر انگلیسی در کهگیلویه نیز در سفرنامه‌اش این موضوع را تأیید نموده است: «سوسن واقع در خاک لر بزرگ را اروه یا اوروت می‌خوانند، که تا دوران ساسانیان آباد بوده است...» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۱۱-۱۱۶). مردم کورایی (کرایبی) تیرگانی قومی بودند نه حکومتی بنابراین از گذشته‌های تاریخی و اثرگذاری آنها در تحولات سیاسی- نظامی نوشتاری در دست نیست. در نیمه قرن ۷ ه.ق. در حمله هلاکوخان مغول به سرزمین لرستان بزرگ، برای اولین بار به نام کرایبی‌ها اشاره می‌شود (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۴۳-۵۷۵). در آستانه شکل‌گیری حکومت صفویه، ایل کرایبی به ریاست، رئیس محمد کرایبی به علت پیوند نزدیک با صفویه، سلطان مراد قراقویونلو را به شاه اسماعیل صفوی تحویل دادند و به پاس این خدمت در حکومت ابرقو ابقا شدند، اما پس از مدتی علم طغیان برافروختند و برای مدتی زحمت و مشقت حکومت مرکزی را موجب شدند. اسکندر بیگ منشی ترکمان شرح این حوادث را چنین آورده است:

محمد کره‌ای (کرایبی) که در ایام دولت سلاطین زاده‌های ترکمان، داروغه ابرقوه بود و خاقان سلیمان شان، ایالت ابرقو را به او عنایت فرمود، در حینی که آن حضرت به تسخیر رستم‌دار مشغول بود به مسامع جلال رسید که او ایغار (شورش) به یزد آورده... (اسکندر بیگ منشی ترکمان، ۱۳۵۰: ۳۰۳).

۶. ایل کرایبی در دوره صفویه و افشاریه

ادعای شاهزادگی نمود از همه مهم‌تر بود. صفی‌میرزا ولایات بختیاری، شوشتر و کهگیلویه را عرصه شورش خود نمود. هدف اصلی صفی‌میرزا از انتخاب این نواحی و پیوند دادن خود به خاندان صفوی، مشروعیت‌سازی بود تا بتواند به بهانه حکومت مضمحل صفویه جایگاه خود را در میان دیگر مدعیان تثبیت کند. لیکن تشابه اسمی وی با صفی‌میرزای واقعی، حمایت ایل کراییی از وی و شیوه‌های تبلیغاتی صفی‌میرزا و ابهام نسب واقعی او از مهمترین عوامل ظهور و پیشرفت او بود (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۲۱-۲۲).

خوانده‌اند. معدودی از منابع نیز به صورت مبهم سخن گفته‌اند؛ تنها نویسنده‌ای که به صراحت صحیح‌النسب بودن وی را تأیید می‌نماید، محمدشفیع تهرانی است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۶۶) در مجموع آنچه از گفته منابع می‌توان نتیجه گرفت این است که صفی‌میرزای یادشده، پس از سقوط اصفهان و تسلط افغان‌ها از پایتخت فرار کرده و به بختیاری رفته است. وی در ناحیه بختیاری بر این نکته تأکید کرد که «ولد خاقان شهید شاه سلطان حسین است» و هدف اصلیش اعاده حکومت بربادرفته صفویه و از بین بردن افغان‌هاست به همین دلیل اهالی منطقه بختیاری و کهگیلویه گرد او فراهم شدند و سلطنتش را تأیید نمودند البته همان‌طور که مؤلف تاریخ جهانگشای نادری نیز اشاره نمود او ابتدا مدعی شاهی نشد و معترف گردید که شاه‌تھماسب دوم است و سکه و خطبه را به نام شاه تھماسب زد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۲۱-۲۷).

تا زمان نامه شاه تھماسب دوم هویت او در پرده خفا مانده بود سرانجام با نامه شاه تھماسب دوم و برملاگشتن واقعیت حرکت صفی‌میرزا، دستداران خاندان صفوی، آن را سرکوب و خاموش کردند و یکی دیگر از مدعیان حکومت مضمحل گشته صفوی را از صحنه بیرون راندند.

بنا به نوشته مروی: «صفی‌میرزای واقعی در هنگام محاصره اصفهان به همت محمدقلی‌خان اعتمادالدوله به کرمانشاه فرار کرد و در کرمانشاه مورد استقبال و مدد لره‌های منطقه قرار گرفت اما سرانجام به تحریک برخی از خوانین و ریش‌سفیدان که از او ترسیده بودند، او را به قتل رساندند» (مروی، ۱۳۶۹: ۳۲-۳۴).

برعکس تضاد و ستیز آنها با حکومت مرکزی باعث صدمه به استحکام و تزلزل حکومت مرکزی در ولایات کهگیلویه می‌شد. از همین رو صفویان توانستند از بنیه دفاعی آن‌ها به مثابه سدی محکم در برابر بیگانگان بهره‌گیرند (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۷). به گونه‌ای که ایلات این منطقه از جمله ایل کراییی در بیرون راندن افغانان سهم بسیار مهمی ایفا نمودند (هنوی، ۱۳۶۷: ۱۳۲).

۱-۶. ایل کراییی و شورش صفی‌میرزا

تسخیر اصفهان و عزل شاه سلطان حسین و واگذاری تختگاه صفویان به افغان‌ها واقعه بسیار مهمی بود؛ چون این حادثه فرصتی بود برای مدعیانی که به دنبال کسب قدرت و حکومت بودند و احتمالاً نیم‌نگاهی نیز به احیای حکومت برباد رفته صفویان داشتند. برخی از این مدعیان با برانگیختن احساسات ملی علیه افغان‌ها و نیز نادرشاه افشار که تبار شاهی نداشت، توانستند در برخی نواحی ایران قدرت بگیرند و از اوضاع بی‌ثبات و آشفته بهره‌مند گردند. البته دوران مدعیان پس از سقوط صفویه مستعجل بود. برخی از این مدعیان، شاهزادگانی مجعول بودند که با انتخاب القاب و انتساب به خاندان صفویان سعی در مشروعیت‌سازی و کسب قدرت سیاسی نظامی داشتند. نژاد و نسب بسیاری از این مدعیان مبهم بود، که همین ابهام هویت، برای پیشبرد اهداف آنان موثر واقع گشت (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۳۷). در میان مدعیان حکومت و سلطنت، صفی‌میرزا^۱ که در جنوب ایران

۱. در باب صفی‌میرزا روایت‌های متناقضی وجود دارد. او را مثل برخی دیگر از مدعیان حکومت در منابع متعددی مجعول و مجهول

سرکوب شورش‌ها نقش بسیار مؤثری ایفا نمودند، اما ایل‌کرایبی نه تنها علیه شورش صفی‌میرزا اقدام مؤثری ننمود، بلکه به حمایت از شورش مذکور پرداختند (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۲۱). به دنبال چنین حوادثی که پی‌درپی از سوی افشارها تکرار می‌شد و نظم و امنیت را در ولایت کهگیلویه مختل کرده بود سرانجام ملابیت‌الله کرایبی تحقق این مهم را به «پیرآلی»^۱ تفویض نمود و او موفق شد که شبانه برادرش را به قتل برساند. ناگفته نماند که قتل قاید گنجی کرایبی برای حکومت مرکزی و ایل یاد شده تبعات مهمی در پی داشت؛ چرا که از یک سو شورش ایل‌کرایبی به خونخواهی قائدگنجی و از سوی دیگر قتل صفی‌میرزا را در پی داشت. نادرشاه افشار برای حل این معضل با اتخاذ سیاستی راهبردی و واقع‌بینانه، به کوچ و اسکان ایل‌کرایبی به نواحی جنوب و جنوب‌غربی ایران به ویژه فارس و خوزستان دست زد. نادرشاه دسته‌ای از سپاه خود را که از ایل‌ابوردی یا بوالوردی - بودند برای سرکوب این شورش به کهگیلویه اعزام نمود. خشونت نیروهای اعزامی نادر به حدی بود که هنوز در طایفه کرایبی به صورت ضرب‌المثل «مگر سرباز بوالوردی هستی؟»^۲ در خاطره‌ها ماندگار است. با قتل قاید گنجی کرایبی سازمان ایلی‌کرایبی تقریباً متلاشی و ریاست باقیمانده ایل مذکور به ملابیت‌الله رسید (گلستانه، ۱۳۵۶: ۴۷۹-۴۷۵).

۷. ایل‌کرایبی در دوره زندگی

برخی نویسندگان علل گرایش عامه مردم به صفی‌میرزا را در دو عامل مهم می‌دانند؛ نخست علاقه مندی مردم به سلسله صفویه و دیگر دست‌آویزی به فتنه، آشوب و تغلب در آن برهه است. سرانجام به‌رغم گرایش به صفی‌میرزا، وی در حوزه بختیاری توفیق چندانی نیافت و به شوشتر رفت. در شوشتر اکثر اهالی منطقه از او حمایت نمودند به‌دنبال این وقایع به علت پیوند شوشتر و کهگیلویه جمعی از مردم کهگیلویه (از جمله افراد ایل‌کرایبی) عازم شوشتر شدند و به حمایت از صفی‌میرزا پرداختند که همین عامل باعث مزید استقلال و ازدیاد قدرت صفی‌میرزا شد و تصمیم عزیمت به منطقه کهگیلویه گرفت (شیخ‌الاسلام بهبهانی، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۴). حکومت مرکزی برای حل این معضل به سیاست تفرقه‌افکنی میان سران ایل‌کرایبی دست‌یازید. نکته قابل‌تأمل آن است که حکومت مرکزی از این مهم دو هدف عمده را دنبال می‌نمود: نخست با ایجاد نفاق بین کرایبی‌های خوزستان و کهگیلویه مانع اتحاد و یگانگی ایل مذکور گردند؛ ثانياً با اعمال چنین سیاستی زمینه سرکوب شورش صفی‌میرزا را تسهیل نمایند. بهترین گزینه برای تحقق این مهم، ملابیت‌الله، داماد قایدگنجی کرایبی بود. ملابیت‌الله سعی بر آن داشت که سران ایل‌کرایبی را از تبعات و پیامدهای سنگین سرپیچی از فرمان نادرشاه آگاه و قائدگنجی کرایبی را وادار به صلح نماید، اما نه قائدگنجی زینهار خواست و نه نادرشاه افشار امان داد. نکته جالب توجه سنت‌شکنی ایل‌کرایبی است، چرا که ایلات و حاکمان کهگیلویه در جهت تحکیم دولت صفوی و برقراری نظم و امنیت و

۱. برادر قائدگنجی کرایبی که بسیار مورد اعتماد او بود.

۲. تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۷۳-۷۵؛ مجیدی کرایبی، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۲۰۲.

سران ایل کراییی به نام قائد ابول ریچی به شهر رامهرمز لشکر کشید و او و قلعه اش را با خاک یکسان کرد (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۱-۷۲).

مؤلف گلشن مراد شرح این واقعه را چنین گزارش می کند:

قائد آبل راچی که از جمله اشرا و به حسب شجاعت و دلاوری سرآمد شجعان ادوار و اعصار بود، بعد از انقضای زمان دولت نادرشاه الی این اوان به قطع طرق مسلمین و آزار و اضرار مؤمنین مشغول و همواره در معبر مترددین و مرحله کمین، اذیت سالکین مرتکب حرکات - نامعقول و در میانه رامهرمز نزدیک به قلعه شاه ابوالقاسم قلعه ای محکم داشت و با جمعی از اشرا در مقام شرارت لوای خودسری می افراشت (همان: ۷۱-۷۳).

به نظر می رسد در مورد قتل قائد ابول ریچی بر اساس مستندات و شواهد تاریخی بیشتر اتهام با مبانی بی اعتقادی و بی دینی به منظور بد جلوه دادن حقیقت و متقاعد نمودن دیگران جهت گناهکار بودن وی و جلوگیری از چالش های بعدی و شورش های مردمی بوده است. برای تجزیه و تحلیل و استنباط این موضوع می توان به گفته غفاری کاشانی در متن فوق اشاره نمود که جرم - قائد ابول بعد از مرگ نادرشاه توسط کریم خان زند صادر گردیده است که این موضوع با خصومت آل زندیه نسبت به لرزرگ در ارتباط است و قائد ابول ریچی فدای سیاست بین قومی (لرزرگ و لرکوچک) گردیده است.

حدود هشت سال پس از این واقعه یعنی در سال ۱۱۷۸ق کریم خان زند بار دیگر برای سرکوب شورش ها به منطقه کهگیلویه لشکر کشی نمود، اما

در دوره زندیه، ایل کراییی نتوانست در کنار حکومت مرکزی هم افزایی نشان دهد؛ چراکه با اختلاف بین کریم خان زند و علیمردان خان - بختیاری (اولی از ایلات لر کوچک و دومی از ایلات لر بزرگ) بر سر تصاحب تخت سلطنت معادلات سیاسی - نظامی پیچیده تر گردید؛ به نحوی که با حمایت ایل کراییی از علیمردان خان بختیاری تضاد و ستیز ایل کراییی با حکومت مرکزی زندیه نسبت به ادوار پیش، محسوس تر و بارز تر گشت. تا جایی که ایل کراییی با زعامت قائدمراد (کلانتر ایل - کراییی در دوره زندیه) دست به شورش وسیعی علیه حکومت زندیه زد. به دنبال چنین حوادثی کریم خان زند به فکر تجزیه و جایگزین کردن ایلات جدید لیروای (طیبی، بهمئی و یوسفی) در سرزمین احشام کراییی افتاد و حتی آزادی قائدمراد کراییی از زندان زندیه توسط آقا محمدخان قاجار، نتوانست مانع متلاشی شدن ایل مذکور شود (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۵۷۵).

۱-۷. لشکر کشی کریم خان زند به کهگیلویه

برای سرکوب ایل کراییی

یکی از اهداف مهم سیاسی - نظامی کریم خان زند تسلط بر سرزمین کهگیلویه بود؛ نخست به جهت موقعیت مهم منطقه کهگیلویه ثانیاً به علت رقیب اصلی خود، یعنی علیمردان خان بختیاری، که در منطقه کهگیلویه از حمایت ایل کراییی بهره مند بود. اما با توجه به درگیری های کریم خان زند با مدعیان قدرت مثل آزادخان افغان و محمدحسن خان قاجار و...، پرداختن به امور منطقه کهگیلویه، برای وی در سال های نخست حکمرانی میسر نبود. سرانجام در سال ۱۱۷۰ق کریم خان زند برای مجازات یکی از

الله‌خان باوی حاکم بخش پشتکوه گماشته شد (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۸۶).

هیبت‌الله‌خان باوی از یاران کریم‌خان زند بود که در فتح بهبهان کمک شایانی به سپاه زند نمود؛ اما جوانی و عدم تجربه هیبت‌الله‌خان باوی در وصول مالیات ایلات لیراوی موجب اختلاف بین سران ایل یادشده و هیبت‌الله‌خان شد به همین جهت سران ایلات مذکور به شیراز نزد کریم‌خان زند رفتند و از رفتار خان باوی شکایت و شکوه نمودند؛ وکیل، میرزا ابوطاهر چهارمحالی را برای رفع اختلاف بین آنان گسیل داشت (پری، ۱۳۶۸: ۶۹). اما هیبت‌الله‌خان پس از مدتی به قتل رسید. قتل او را دو گونه روایت نموده اند؛ مولف تاریخ گیتی‌گشا شرح این حادثه را چنین گزارش می‌کند: «سران طوایف کهگیلویه با زیرکی میان هیبت‌الله‌خان و میرزا طاهر اختلاف افکندند. آنها به میرزا طاهر وعده دادند که در صورت قتل هیبت‌الله‌خان از وی حمایت کنند. بدین ترتیب در یک میهمانی برادر میرزا طاهر، وی را به قتل رساند» (نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۹۳-۹۵).

اما مطلعین محلی این حادثه را چنین روایت می‌کنند که هیبت‌الله‌خان با ده‌ها سوار به منطقه بهمنی وارد شد و از ملاعلیشیرا، ریاست ایل بهمنی، مالیات معوقه ایل بهمنی را مطالبه نمود. وی از هیبت‌الله‌خان باوی درخواست نمود که به دلیل صعب‌العبور بودن منطقه نیازمند فرصت بیشتری برای جمع‌آوری مالیات معوقه است. اما هیبت‌الله‌عذر او را غیرموجه و ملاعلیشیر و

نکته قابل توجه مقاومت سرسختانه ایلات لیراوی (از جمله ایل کرایبی) در منطقه خیبر آباد بود. به گونه‌ای که نه آنها زینهار خواستند و نه کریم‌خان امان داد؛ اما سرانجام نیروهای کریم‌خان زند به واسطه توپخانه سنگین لیراوی‌ها را شکست دادند. چنان‌که روایت کرده‌اند یک‌هزار و یک‌صد نفر را سر بریدند و به صورت مناره به نمایش گذاشتند. برخی از الوار به اسارت گرفته شده و در زمره سپاه زند درآمدند و برخی دیگر نیز به فارس کوچانده شدند، تنها طایفه سادات میرسالاری که در همه ادوار احترام ویژه‌ای داشتند از این واقعه جان سالم به در بردند. به هر حال برخورد خان زند با مردم کهگیلویه یکی از خونین‌ترین و خشن‌ترین اقدامات وکیل بود، به طوری که بنا به عقیده برخی از محققان، مشابه آن حتی در دوره نادرشاه مشاهده نگردیده است (نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۱۳۷-۱۳۹).

۲-۷. نتایج و پیامد لشکرکشی کریم‌خان زند به کهگیلویه

۱. قتل هیبت‌الله‌خان باوی

طبق نوشته مورخان دوران زندیه و پیش از آن نیاکان هیبت‌الله‌خان از عشیره باویه جداشده و در دوران حکومت صفوی به سرزمین باشت در منطقه کهگیلویه کوچ نمودند؛ پس از تصرف بهبهان به دست کریم‌خان زند، برابر بخش‌بندی نوینی که به فرمان کریم‌خان زند صورت گرفت، منطقه کهگیلویه به دو بخش زیرکوه (بهبهان و حومه آن) و پشتکوه (کهگیلویه و بویراحمد کنونی) تقسیم شد. علیرضا خان قنواتی حاکم بخش زیرکوه و هیبت-

۱. در *فارسنامه ناصری* واقعه قتل هیبت‌الله در زمان ملاقیصر ذکر شده ولی مطلعان محلی آن را در زمان ملاعلیشیر پدر قیصر می‌دانند. احتمال بیشتر واقعه مذکور در زمان هردو نفر رخ داده باشد.

به دنبال داشت؛ چرا که پس از این واقعه ایل کرایه به اتهام هم‌دستی و مشارکت در قتل هیبت‌الله‌خان بشدت سرکوب و بخش بزرگی از ایل مذکور به فارس و میان ایلات قشقایی فارس کوچانده شدند (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۸۸).

۸. شورش قایدمراد کرایه علیه حکومت مرکزی
چنان‌که در سطور پیشین اشاره گردید، با قتل قاید گنجی، فرزندش قایدمراد کرایه با همکاری ملا بیت الله به کلانتری ایل کرایه دست یافت.

ایل کرایه به زعامت قاید مراد در حکومت استظهارالدوله (صادق‌خان زند) به سال ۱۱۹۵ق در مناطق تحت تسلط خود دست به غارت می‌زدند و از پرداخت مالیات دیوانی و نیروی نظامی به حکومت زندیه تمرد و سرپیچی می‌نمودند. دولت مرکزی از اعزام نیرو برای سرکوب آنها عاجز بود، در چنین شرایطی تنها امید حکومت مرکزی برای برقراری نظم و امنیت، توسل به نیروهای رقیب بود، یکی از مهم‌ترین اقدامات صادق‌خان «اعزام سربازان افغان به جنگ قایدمراد کرایه بود». خان زند گزینه دیگری را برای حذف کلانتر ایل کرایه در پیش گرفت به این دلیل که طرفداران خان-بختیاری (علیمردان‌خان)؛ یعنی «افغان‌ها و کرایه‌ها» همدیگر را حذف می‌نمایند و در نهایت دولت زند دغدغه‌هایش کاسته می‌شود. سرانجام قایدمراد کرایه موفق شد اعظم‌خان افغان را شکست دهد. مولف گلشن مراد شرح این واقعه را چنین گزارش می‌کند:

کایدمراد کرایه، یکی از رؤسای ایلات سکنه آن دیار در خدمت نواب استظهارالدوله متعهد این مطلب شد، که در میان ایلات متعلقه به خود رفته

همراهانش را به زنجیر افکند. ایل بهمئی که نتوانست این بی‌احترامی را نسبت به رئیس ایل - خود تحمل نماید، به هیبت‌الله‌خان و ماموران او حمله بردند و آنان را به قتل رساندند (مجیدی کرایه، ۱۳۹۰: ۳۹۵). اما به نظر می‌رسد، از آنجایی که بختیاری‌ها و سران ایلات کرایه و بهمئی پیوند بسیار نزدیک ایلی و خویشاوندی با هم داشته‌اند بنابراین قول اول صادق‌تر به نظر می‌رسد.

ناگفته نماند که پیوند قومی و قبیله‌ای در تشریح مساعی سران ایل کرایه و بهمئی با میرزا ابوطاهر چهار محالی (فرستاده ویژه کریم‌خان زند برای حل اختلاف مالیات بین آنها و هیبت‌الله‌خان باوی) بی‌تأثیر نبود تا جایی که میرزا ابوطاهر چهار محالی واقعه قتل هیبت‌الله‌خان باوی را به برادرزاده خود نسبت داد که همین عامل گواه مستدلی بر این مدعاست. اما از آنجا که کریم‌خان زند فرستاده ویژه خود به بخش پشتکوه را از دست داده بود، بیم آن می‌رفت که بار دیگر کریم‌خان زند میرزا ابوطاهر چهار محالی و سران ایلات یاد شده را تنبیه نماید؛ بنا به نوشته تاریخ گیتی‌گشا، از این‌رو میرزا ابوطاهر به همراه چند تن از بزرگان کهگیلویه برای ادعای شهادت و بی‌گناهی خود و همچنین با تطمیع مأمورین، با پرداخت طلا و نقره عازم شیراز شدند و به صادق‌خان زند پناه بردند. سرانجام نیز با میانجیگری صادق‌خان زند میرزا ابوطاهر چهار محالی بخشیده و ملاقیصر و ایل کرایه و بهمئی که نماینده ایلات بودند از این واقعه جان سالم به در بردند (نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۹۳-۹۵).

پس از این واقعه صادق‌خان زند به جای هیبت‌الله‌خان به حکومت کهگیلویه منصوب شد. جانشینی صادق‌خان زند برای ایل کرایه تبعات سنگینی را

بگیرد ثانیاً با برافروختن آتش نفاق بین ایلات لر بزرگ و ایل کرایبی زمینه سرکوب ایل کرایبی را جامعه عمل بپوشاند.

۹. رخ دادهای پس از اسارت قایدمراد کرایبی

از آنجا که قائدمراد کرایبی، معروف‌ترین کلانتر ایل کرایبی در دوره زندیه بود؛ بنابراین اسارت پایانی او در سال ۱۱۹۵ق توسط صادق‌خان زند تبعات مهمی را برای ایل کرایبی و حکومت مرکزی زندیه در پی داشت از جمله این تبعات می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۹-۱. کشتن جعفرخان قنواتی توسط ایل کرایبی

پس از لشکرکشی کریم‌خان زند به منطقه کهگیلویه (۱۱۷۰ق)، بهبهان که در این زمان مرکز الوار کهگیلویه بود، عرصه رقابت دو خاندان طباطبایی و قنواتی گشت؛ از آنجایی که خاندان طباطبایی بهبهان گرایش به افشارها و خاندان - قنواتی گرایش به حکومت زندیه داشتند؛ بنابراین کریم‌خان پس از لشکرکشی به منطقه مذکور، میرزاعلیرضا طباطبایی که از زمان تیموریان تا صفویه، کلانتری شهر بهبهان در خاندان او مورثی بود را عزل نمود و رئیس علیرضا قنواتی را به پاس خدمتش به حکومت مرکزی «لقب خانی» و به جای طباطبایی منصوب نمود. از همین رو خاندان طباطبایی به فکر انتقام از حکومت زندیه و خاندان قنواتی برآمد (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۸۰۱).

میرزااسلطان محمد طباطبایی (حاکم پیشین بهبهان) که فرد با تدبیر و زیرکی بود، از اسارت قائدمراد کرایبی استفاده نمود و به ابول‌خان طیبی

و جمع‌کنندگی از آنها را به ملازمت گرفته به معسکر (لشکر) نواب استظهارالدوله منظم سازد. چندی از رفتن او منقضی و تحقیق احوال او مقتضی شد که (کایی مراد) از قول خود انحراف و در برابر سپاه آن جناب دست و بازوی مصاف گشوده است. نواب استظهارالدوله، نخست اعظم‌خان را با معدودی به گرفتن (کایی مراد) مأمور ساخت و در محلی فی‌مابین آنها و کایدمراد صورت محاربه دست داد؛ اعظم‌خان مغلوب و لوای هزیمت افراخت (غفاری‌کاشانی، ۱۳۶۹: ۵۷۴-۵۷۵).

در پی شکست اعظم‌خان، صادق‌خان زند سران ایلات لركوچک از جمله (تیمورخان چگنی، حسن خان باجلان و الوندخان بیرام وند) را به مقابله با قائدمراد اعزام نمود و آنان موفق شدند قائدمرادکرایبی را شکست و به شورش او پایان دهند. غفاری کاشانی شرح این واقعه را چنین گزارش می‌دهد: «این دفعه نواب استظهارالدوله جمعی از سپاه کینه‌خواه را به سرکردگی، تیمورچگنی، حسن خان باجلان و الوند خان بیرانوند را به دفع آن قضیه روانه آن حدود فرمود، فی‌مابین (دهدشت و کهگیلویه) تلاقی فریقین دست داده و آخرالامر نسیم فتح و نصرت بر پرچم نواب استظهارالدوله وزیده و بر لشکر کایی مراد شکست افتاده و یکصد و هفتاد نفر از آن جماعت دستگیر و به شیراز اعزام شدند (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۵۷۵-۵۷۷).

نکته در خور تأمل آن است که صادق‌خان زند از ورود ایلات لركوچک به جنگ با ایل کرایبی (از شاخه لر بزرگ) دو هدف عمده را دنبال می‌نمود: نخست انتقام طغیان علیمردان‌خان بختیاری را

مختلفی وجود دارد.

پس از این حادثه، جعفرخان زند (سال ۱۲۰۱ق) به منطقه کهگیلویه لشکر کشید و سرکشان کهگیلویه را سرکوب و ضمن غارت طایفه کرای، ملامحمدعلی کرای را به اتهام قتل جعفرخان قنوتی، به قتل رسانید (نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۲۹۸-۳۰۰). با قتل جعفرخان، میرزا سلطان محمد طباطبایی با حمایت ایل کرای به حکومت رسید و بار دیگر حکومت منطقه و حومه به خاندان طباطبایی - بهبهان منتقل گشت. این چرخش قدرت در تقویت ایل کرای و تضعیف حکومت مرکزی زندیه تأثیر مهمی بر جای گذاشت؛ زیرا که حکومت زندیه در نتیجه تحولات سیاسی - نظامی مذکور به تدریج ضعیف تر شد تا جایی که قاجارها به فکر جانشینی حکومت مرکزی زندیه افتادند.

۲-۹. نقش ایل کرای در منازعه خاندان زندیه و

قاجاریه

در هنگام منازعات سلسله زندیه با خاندان قاجار پس از سال ۱۲۰۴ق که دوره افول قدرت زندیه روی داد؛ ایل بویراحمدی در کهگیلویه نقش مهمی در تحولات سیاسی - نظامی این دوره ایفا نمودند؛ به گونه ای که در دهه های بعد توانستند خود را به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین ایل منطقه مذکور مطرح نمایند. از موضع گیری های ایلات کهگیلویه از قبیل دشمن زیاریها، بویراحمدی ها، کرای ها در قبال تحولات سیاسی - نظامی حکومت مرکزی و نبرد قدرت میان زندیان و قاجاریان به ندرت اطلاع دقیقی در منابع وجود دارد. مؤلف کتاب *فارسنامه* ناصری از نوعی بی طرفی ایلات کهگیلویه از جمله ایل کرای

چنین پیغام داد که با همکاری محمدعلی کرای در طرح کشتن جعفرخان قنوتی به چند هدف دست خواهند یافت: «نخست اینکه به ملا محمدعلی کرای چنین وانمود شود که با قتل جعفرخان قنوتی انتقام خون قائدمراد کرای و کوچ اجباری ایل کرای را خواهند گرفت. دوم اینکه چون حکومت زندیه از چنین حرکتی ناراحت و خشمگین می شوند، درصدد جنگ برمی آید و کوچ اجباری دیگری را بر ایل کرای تحمیل می نمایند، زیرا سران حکومت زندیه با ایل کرای دشمنی دیرینه داشتند. سوم با چنین اقدامی (قتل جعفرخان قنوتی)، میرزا سلطان محمد طباطبایی به حاکمیت بهبهان باز خواهد گشت و برای تثبیت حاکمیت ایل طیبی تلاش خواهد شد» (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۶۸-۷۲). به همین واسطه ایل کرای که در اوج اختلاف با حکومت زندیه بود؛ این پیشنهاد را پذیرفت و زمینه کشتن جعفرخان فراهم گردید. از این رو در زمان حکومت جعفرخان زند، سال ۱۲۰۰ق افرادی از طایفه کرای (جمعا چهار نفر) به ریاست ملامحمدعلی کرای که واسطه بین ابولخان و جعفرخان قنوتی بود، جعفرخان قنوتی را به قتل رساندند. دو عامل مهم باعث قتل جعفرخان قنوتی توسط افراد ایل کرای شد؛ نخست پیوند عمیق بین بهبهانی ها و خاندان طباطبایی (حاکمان - پیشین بهبهان) که در نتیجه حمله کریم خان زند به شیراز تبعید شدند. دوم بدقولی و خلف وعده جعفرخان قنوتی به میانجیگری ابولخان و ملامحمدعلی کرای که برای آشتی میان ایل آمده بود. بنا به نوشته برخی منابع محلی در مورد اینکه جعفرخان قنوتی را افراد ایل کرای به قتل رسانده اند شکی نیست، اما در مورد شخص قاتل و دخیل بودن یا نبودن ابولخان در قتل و همچنین انگیزه وی در صورت مشارکت در قتل، روایت های

در بررسی تاریخ ایران مشاهده شده که ظهور و افول ایلات رابطه مستقیمی با حکومت‌ها داشته‌اند؛ بر این اساس حکومت زندیه و قاجاریه برای کاهش و نفوذ ایلات به فکر تجزیه و جایگزین کردن ایلات جدید لیراوی (ایل طیبی، ایل یوسفی، ایل بهمنی) در سرزمین احشام کرایبی افتاند. هرچند آزادی قائدمراد کرایبی از زندان زندیه به دست آقامحمدخان قاجار مانع از فروپاشی کامل ایل کرایبی گردید (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۲۶۸)؛ اما ایل کرایبی در سایه قدرت مطلق شاهان قاجار نتوانست قدم علم کنند. تضعیف ایل کرایبی در نتیجه سیاست کوچ اجباری در دوره زندیه فرصتی را به دیگر ایلات منطقه کهگیلویه از جمله ایلات لیراوی (ایل طیبی، ایل بهمنی، ایل یوسفی) و مهم‌تر از همه ایل بویراحمد داد که بتوانند در این برهه از تاریخ نقش‌آفرینی نمایند. به گونه‌ای که در بین سال‌های ۱۱۷۳-۱۱۷۴ ق که قائدمراد درگیر حکومت زندیه بود فرزندان بهمن اعلام استقلال نمودند و ایل بهمنی را پایه‌گذاری نمودند. ایل - یوسفی نیز پس از استقلال ایلات بهمنی و طیبی در دوران قاجار در احشام کرایبی ظهور نمود (رجبی بهشت آباد، ۱۳۹۵: ۳۱۱).

۸. نتیجه

ایل کرایبی از جمله ایلات لر بزرگ است که در سایه قدرت مطلق شاه‌عباس اول صفوی، نادرشاه افشار و کریم‌خان زند چندان مجالی برای بروز و ظهور نداشتند و نتوانستند خود را در دل حکومت مرکزی جای دهند؛ به همین واسطه به تعارض و ستیز با حکومت‌های مرکزی دست یازیدند. البته

در قبال زندیان و قاجاریان در نخستین منازعات آنان روایت می‌کند که البته به دلیل رنجیدگی از زندیان، آمادگی و زمینه همکاری با قاجاریان را داشتند (حسینی - فسایی، ۱۳۶۷: ۶۴۳). ولی از بیان مؤلف تاریخ منتظم ناصری این‌گونه استنباط می‌شود که مردم کهگیلویه، چندان تمایلی برای پیوستن به قاجارها نداشتند (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۱۰). که البته با توجه به دشمنی دیرینه بین حکومت مرکزی زندیه و ایل کرایبی قول اول به نظر صادق‌تر به نظر می‌رسد؛ اما پس از شکست لطفعلی‌خان زند و فتح شیراز در سال ۱۲۰۶ ق توسط آقا محمد خان قاجار، شیرازه حکومت زندیه از هم پاشید. آقا محمد خان قاجار که در کیفر مخالفان هیچ‌گونه محدودیتی نداشت و کمترین خطاها را با شدیدترین کیفرها پاسخ می‌داد، طبق ضرب‌المثل دشمن دشمن من، دوست من است، مخالفان حکومت زندیه را به سبب دشمنی مشترک با خاندان زند مورد تفق و گذشت قرار داد تا بتواند به غایت اساسی خود که همان کسب سلطنت بود، دست یابد. آقا محمدخان قاجار با آزادی زود هنگام قائدمراد کرایبی در سال ۱۲۰۶ ق از زندان زندیه، به علت دشمنی مشترک با خاندان زند نتوانست با استفاده از این سیاست قائدمراد کرایبی را نسبت به حکومت قاجار خوش‌بین و خرسند نماید. از آنجا که آقا محمدخان قاجار شخصیت بسیار جدی و خشکی داشت احکام صادره خود را مدام پیگیری نموده و اجرای آن‌ها فوری و فی‌المجلس بوده، سرانجام در نتیجه این سیاست قائدمراد کرایبی بعد از یازده سال اسارت (۱۱۹۵-۱۲۰۶ ق) آزاد گردید و به زادگاهش کهگیلویه رفت.

۳-۹. سرنوشت ایل کرایبی پس از سقوط زندیه

افغانه به ایران ۱۱۳۵ق ایل‌کرای به همراه سایر ایلات منطقه کهگیلویه نقش بسیار مهمی در بیرون راندن افغان‌ها ایفا نمودند. همچنین ایل‌کرای در دوره افشاریه نیز به همراه سایر نیروهای کهگیلویه در بیرون راندن عثمانی‌ها نقش چشمگیری داشتند تا جایی که این موضوع توجه نادرشاه افشار را به خود جلب کرد، و به تعریف و تمجید از نیروهای کهگیلویه پرداخت. ایل‌کرای در دوره زندیه نیز جز یکی از ایلاتی بود که علیرغم دشمنی با خاندان زندیه بنابر عرق ملی و تعصب خود، صادق‌خان زند را در فتح بصره ۱۱۹۰ق یاری کردند. همین موضوع گواه مستدلی است که نشان می‌دهد ایل‌کرای علیرغم موضع تضاد با حکومت مرکزی نقش بسیار مهمی در بیرون راندن بیگانگان از ایران ایفا نمودند. سرانجام با رفع خطر بیگانگان، از جمله افغانان و عثمانی‌ها... در دوره صفویه، افشاریه و زندیه فرصت مناسبی برای سرکوب و متلاشی کردن ایل‌کرای فراهم گردید؛ از همین رو شاه عباس اول، نادرشاه افشار و کریم‌خان زند شخصا برای مقابله با ایل‌کرای دست به سیاست‌های نوینی زدند، که همین موضوع نشان از نقش مهم ایل‌کرای در تحولات سیاسی- نظامی منطقه کهگیلویه در ادوار مذکور دارد. از مهمترین این سیاست‌ها اعزام سربازان افغان به جنگ قایدمراد کرای و کوچ اجباری ایل‌کرای به مناطق صعب‌العبور بود. حکومت‌های مرکزی در ادوار مذکور از کوچ اجباری ایل‌کرای به مناطق مختلف ایران دو هدف عمده را دنبال می‌نمودند: از یک سو با دور نگه داشتن کلانتران و خوانین ایل‌کرای از همدیگر مانع اتحاد و یگانگی، قدرت‌گیری و سرکشی آنها علیه

سرکوب ایل‌کرای توسط نادرشاه افشار، تعصبات قومی و قبیلگی بین لرکوچک و لربزرگ (کریم‌خان زند و علیمردان‌خان بختیاری)، چراغ سبز نشان دادن حکومت زندیه برای جایگزینی ایلات جدید لیراوی (طیبی، بهمئی؛ یوسفی) به جای ایل‌کرای و کوچ اجباری ایل‌کرای به مناطق گرم و خشک در ستیز و تعارض ایل‌کرای با حکومت مرکزی در ادوار مذکور (صفویه، افشاریه و زندیه) بی‌تاثیر نبود در یک نگاه کلی حکومت‌های مرکزی در ادوار مذکور (صفویه، افشاریه، زندیه) از دو جهت به نقش ایلات توجه زیادی داشتند: اولاً از حیث مالی بتوانند به عنوان مکمل تزریق اقتصادی حکومت‌های مرکزی را در مواقع بحران‌زا مثل قحطی و جنگ و شورش‌ها یاری کنند. ثانیاً با توجه به پایگاه نظامی و محبوبیت بالای خوانین- ایلی از توان آنها برای مقابله با بیگانگان بهره جویند. در بعد داخلی ایل‌کرای با سرپیچی از پرداخت مالیات و حمایت از شورش‌های داخلی از جمله شورش صفی‌میرزا، شورش محمدخان بلوچ، شورش قایدمراد کرای و عدم کمک نظامی به حکومت‌های مرکزی در ادوار مذکور نه تنها در عرصه اقتصادی و سیاسی- نظامی نتوانستند در کنار حکومت مرکزی راهگشا باشند؛ بلکه با سرپیچی از فرمان حکومت مرکزی ضربه مخربی بر پیکره حکومت مرکزی در ادوار مذکور وارد نمودند. اما در بعد فراملی: با توجه به غیرت و تعصب شدیدی که بین مجموع ایلات لیراوی منطقه از جمله ایل‌کرای در مقابله با تهاجم دشمنان و بیگانگان وجود داشت. ایل‌کرای به مقابله با تهاجمات نظامی بیگانگان همت گماشت. تا جایی که در دهه پایانی روزگار صفویه و هجوم

ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
 حمدالله مستوفی (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
 حمدالله مستوفی (۱۳۷۸). *نزهة القلوب*، تصحیح محمد دبیرسیاقی. قزوین: نشر مشروطه.
 خواجهگی اصفهانی، محمدمعصوم ابن‌خواجگی (۱۳۳۸). *خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی)*. تهران: علمی.
 راولینسون، هنری (۱۳۶۲). *گذر از زهاب به خوزستان*. ترجمه امان‌اللهی. تهران: نشر آگاه.
 رجیبی بهشت‌آباد، رحمان (۱۳۹۵). *ایل باستانی دینیار کرایبی*. تهران: نشر قو.
 رویمر، هر (۱۳۸۰). *تاریخ ایران (دوره صفویان)*. پژوهش در دانشگاه کمبریج. ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی.
 سیاقی نظام، علی (۱۳۵۲). *فتوحات همایون*. به اهتمام عباس - خویی. تهران: امیرکبیر.
 شیخ‌الاسلام بهبهانی، میرزا عبدالنبی (۱۳۸۹). *بدایع الوقایع (وقایع بهبهان در زمان حمله افغان‌ها)*، تصحیح و توضیحات سعید میر محمد صادق. تهران: میراث مکتوب.
 عبدی‌بیگ شیرازی (۱۳۶۹). *تکلمة الاخبار*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: نشر نی.
 طبری، محمد (۱۳۶۹). *تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر.
 طهرانی، محمدشفیع (۱۳۸۳). *مرآت واردات*. تصحیح و تعلیقات منصور صفت گل. تهران: میراث مکتوب.
 غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹). *گلشن مراد*. به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: زرین.
 قهرمانی ایبوردی، مظفر (۱۳۵۵). *از باورد یا ایبورد خراسان تا ایبورد یا ابوالورد فارس*، و گفتاری درباره ایلات و عشایر فارس، شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس.
 گاوپه، هانس (۱۳۷۷). *ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفویه*. ترجمه سعید فرهودی. تهران: نشر علم.
 گلستانه، ابوالحسن (۱۳۵۶). *مجمل التواریخ*. به اهتمام عباس زریاب خویی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

حکومت‌های مرکزی کردند؛ از سوی دیگر با اعمال چنین سیاست‌هایی جلوی استقلال‌طلبی ایل کرایبی را بگیرند. اما نه آنها زینهار خواستند و نه حکومت مرکزی امان داد؛ به همین واسطه کریم‌خان زند با اعزام سربازان افغان به جنگ قاید مراد کرایبی و برافروختن آتش تعصب و کینه بین ایلات لربزرگ و لرکوچک به فکر تجزیه و جایگزینی ایلات جدید لیراوی در سرزمین احشام کرایبی افتاد؛ سرانجام نیز ایل کرایبی در پایان دوره زندیه نسبت به ادوار پیشین ضعیف‌تر شد و ایلات جدید لیراوی (ایل طیبی، بهمنی و یوسفی) و مهم‌تر از همه ایل بویراحمد توانستند به جای ایل کرایبی در دوره قاجار به عنوان قدرت اول در منطقه کهگیلویه قد علم کنند.

منابع

استرآبادی، میرزامهدی‌خان (۱۳۴۱). *جهانگشای نادری*. به اهتمام سیدعبدالله انوار. تهران: انجمن آثار ملی.
 اسکندریبگ منشی ترکمان (۱۳۵۰). *تاریخ عالم آرای عباسی*. تهران: امیرکبیر.
 اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*. به تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
 امان‌اللهی، اسکندر (۱۳۹۱). *قوم لر*. چاپ چهارم. تهران: آگه.
 پری، جان ر (۱۳۳۸). *کریم‌خان زند*. ترجمه محمدعلی ساکی. تهران: نشر نو.
 تقوی‌مقدم، سیدمصطفی (۱۳۷۷). *تاریخ سیاسی کهگیلویه*. تهران: نشر نظیر.
 حسینی فسائی، میرزاحسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسائی. تهران: نشر امیرکبیر.
 حسینی، محمدمیرک (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس*. به کوشش



(شکل شماره ۲) * نقاط سبز رنگ محدوده احشام کرای در سال ۱۰۸۲ق بازسازی براساس کتاب ریاض الفردوس خانی



(شکل شماره ۳) تصویر سنگ قبری از افراد ایل کرای مربوط به دوره صفویه سال ۱۱۲۶ق در روستای کرائی حومه کازرون (سنگ قبر مذکور متعلق به قائدحسن فرزند محمدحسن کرای است که در نتیجه کوچ اجباری به کازرون کوچ نمودند).



(شکل شماره ۴) قسمتی از نقشه ایلات و عشایر فارس مربوط به دوره افشاریه

که نام ایل کرای هم آمده است. (قهرمانی ایبوردی، ۱۳۵۵: ۱۶۸)

لکهارت، لارنس (۱۳۴۴). انقراض سلسله صفویه. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 مجیدی کرای، نورمحمد (۱۳۹۰). تاریخ ایل باستانی کرای. تهران: نشر زیتون.
 مروی، محمدکاظم (۱۳۶۹). عالم‌آرای نادری، تصحیح ریاحی. تهران: نشر علم.
 مشیری، رحیم (۱۳۸۳). جغرافیای کوچ‌نشینی. تهران: سمت.
 مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۶). «بررسی اهداف سیاسی و نظامی کوچ و اسکان اجباری برخی طوایف و ایلات ایران». گنجینه اسناد. شماره ۶۷. ص ۲۵-۴۴.
 نامی اصفهانی، محمدصادق (۱۳۱۷). تاریخ گیتی‌گشا. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
 نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸). تذکره نصرآبادی: تذکره - الشعرا به انضمام رسائل منشآت و اشعار. تصحیح سیدمحسن تاجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
 هنوی، جونس (۱۳۶۷). هجوم افغان‌ها و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: یزدان.

ضمائم



(شکل شماره ۱) نقشه استان کهگیلویه و بویراحمد (نقاط سبز و نارنجی رنگ محدوده احشام کرای)